

گفت‌وگوی صمیمانه با «نرجس عطارنژاد» که با امضای امام، برای تبلیغات اسلامی به قلب اروپا سفر کرد

مدافع انقلاب اسلامی در لندن

♦ **امیر ارسلان فاضلی** | «نرجس عطارنژاد» با امضای رهبر کبیر انقلاب در سال ۱۳۶۳ به‌عنوان سفیر تبلیغات اسلام به قلب اروپا سفر کرد تا بتواند مغلطه‌هایی را که روزنامه‌های اروپایی بر پا کرده بودند، خنثی کند. عطارنژاد وقتی از سال‌های مبارزه‌اش می‌گوید، انگار تاریخ مقابل چشم‌مان زنده می‌شود. او زن مبارز و مادر شهیدی است که در تمام مقاطع مبارزه از سال ۱۳۴۲ تاکنون حضور داشته است؛ از مبارزه با ساواک در اعتراض به قرارداد کاپیتولاسیون و تبعید امام خمینی (ره) تا پخش اعلامیه‌های ضد طاغوتی. با وجود اینکه دهه هشتم زندگی‌اش را می‌گذراند، همچنان جلسه‌های علمی و دینی را برای زنان و دختران تحصیل کرده برگزار می‌کند.



75% 
1H 25M

و نباید در جلسه اول اجازه می‌دادم که همه نقشه‌هایم را نقش بر آب کنند».

خانه‌اش پایگاه نظامی بود

همه دار و ندار خود را گذاشته بود تا بسیج خواهران شکل بگیرد؛ طوری که خانه‌اش در دوران جنگ، محل آموزش و استفاده از اسلحه برای خواهران بسیجی بود. زنانی که امروز پای درس اخلاق و دین‌داری او می‌نشینند، شاید ندانند زن سالخورده‌ای که حالا منبرنشین شده است، روزگاری برای خودش شیرینی بوده و پای ثابت مبارزات سیاسی انقلاب از سال ۴۲ تا پیروزی انقلاب؛ طوری که طاغوتی‌ها برای دستگیری و به دام انداختن او بارها نقشه کشیدند، اما هر بار لطف خدا، تیزهوشی و توسل «نرجس عطارنژاد» را از دام آن‌ها رها کرد. عطارنژاد هنوز خاطرات روزهای مبارزه را در ذهن دارد.



پیش از اینکه سازمان تبلیغات اسلامی شکل بگیرد، «نرجس عطارنژاد» در تبلیغات اسلامی فعالیت می‌کرد. او با وجود داشتن پسرانی کوچک، چندین ماه در شهرهای مرزی و جنگ‌زده اسلام‌آباد و گیلان غرب حضور داشت و یک لحظه از فعالیت در تبلیغات اسلامی دست نمی‌کشید؛ البته مبارزه «نرجس عطارنژاد» به اینجا ختم نمی‌شود. او با امضای رهبر انقلاب به‌عنوان سفیر فرهنگی به قلب اروپا فرستاده شد تا مغلطه‌هایی را که روزنامه‌های اروپایی بر پا کرده بودند، خنثی کند و برای این شفاف‌سازی بارها در لندن با سردبیران روزنامه‌ها قرار گذاشت و تلاش کرد این انحرافی را که در نشر اخبار ایران به وجود آمده بود، به آن‌ها گوشزد کند. حتی در خیابان‌های لندن با پوشش اسلامی قدم می‌زد و در محل تجمع کسانی که می‌توانستند به راحتی عقاید خود را ابراز کنند حضور داشت تا آن‌ها را با ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران آشنا کند. او در خارج از مرزهای ایران، شجاعانه و بدون اینکه ترس و واهمه‌ای به خود راه دهد، مبلغ بود.

زنی که در کشور بیگانه مدافع حقوق جمهوری اسلامی بود

او درباره سفرش به لندن می‌گوید: «چمدان کوچکی بستم و راهی لندن شدم. در فرودگاه چند نفر از طرف سفارت ایران به پیشوازم آمدند. مهم‌ترین بخش مأموریتم وقتی بود که باید به پارک مرکزی شهر می‌رفتم. روزهای یکشنبه مخالفان سیاست همه کشورها اجازه داشتند در این بوستان دور هم جمع شوند و تبادل فکر و اندیشه کنند. حالا یکشنبه شده بود. چاردم را سر کردم و به بوستان رفتم. ساعت ۱ ظهر بود و گروه‌ها و دسته‌ها از هر گوشه تجمع و بحث و گفت‌وگو می‌کردند. پلیس لندن هم تمام بوستان را زیر نظر داشت و با سگ‌های آموزش دیده ایستاده بود. کسی حق نزاع نداشت و فقط باید گفت‌وگو انجام می‌شد. از قبل شنیده بودیم که منافقین و فدایی‌ها

زیاد به این بوستان می‌آیند. من به‌عنوان مدافع حقوق انقلاب حرف می‌زدم. ایرانی‌ها را پیدا کردم؛ دختر و پسرهایی که از خانواده‌هایشان دور افتاده بودند. بیشتر فکر می‌کردند که من عرب هستم. وقتی خودم را به‌عنوان زن ایرانی معرفی کردم، دورم جمع شدند. یکی از آن‌ها بین گفت: ما چند سال مبارزه کردیم. حقش نبود که روحانیون گرداننده حکومت شوند! یادآوری کردم که مردم به روحانیت رأی دادند. از تلاشی که روحانیون برای مبارزه داشتند یاد کردم. از شهدای روحانی گفتم که چطور پای آرمان‌های این مردم ایستادند. صدای مخالفت با من لحظه به لحظه بالاتر می‌رفت. در سفارت سفارش کرده بودند که اجازه ندهید سروصدا زیاد شود؛ والا دنبال بهانه می‌گردند که شمارا به بازداشتگاه ببرند، پلیس از مخالفان سیاست ایران جانب‌داری می‌کند. من باید شرایط را اداره می‌کردم چون باید دو هفته به این پارک می‌آمدم

ضرب و شتم با نیروهای ساواکی

پانزده‌ساله بود و باردار، اما تمام فکر و ذکرش تحصیل رشته حوزوی بود. از اولین باری که به‌صورت فیزیکی درگیر مبارزه شده، برایمان می‌گوید؛ اتفاقی که نه تنها خودش، بلکه بعدها تمام خانواده او را وارد این مبارزه کرد: «تابستان گرم سال ۱۳۴۲ بود، چند روز از عاشورا می‌گذشت «شیخ انصاری» بزرگ صبح همان روز در تکیه «میدان کوچک» در شهری خطیب بود. طبق عادت همیشگی نزدیک به منبر نشستم که